

خواهی کرد که آنکس که با تو دشمنی داشته، گویا دوستی بسیار صمیمی است + والبتہ عاقبت این صفت را جز کسانیکه پایداری کنند و آنانکه بهره فراوان به آنان داده شده، در غمی یابند + و اگر وسوسه ای از شیطان بر تو عارض شد، به خداوند پناه ببر که او شنوائی داناست.

۱۰ - و می فرماید: ما انت بنعمة ربك بمجنون + وان لك لاجراً غير ممنون + و انك لعلی خلق عظیم<sup>(۱)</sup>. و تو بفضل خدا دیوانه نیستی - و بی گمان برای توست مزد بی پایان - و تو دارای اخلاقی شگفت نیکو هستی.

۱۱ - و می فرماید: فاصبر صبراً جميلاً<sup>(۲)</sup> - پس صبر کن صبری پسندیده.

۱۲ - و می فرماید: واصبر علی ما يقولون واهجرهم هجرأً جميلاً + و ذرني و المكذبين اولی النعمة و مهلهم قليلاً<sup>(۳)</sup> - و بر آنچه می گویند پایداری کن، و از آنان دوری گزین دوری ای نیکو - و مرا با دروغزنان نعمتمند فروگذار و مهلتشان بده اندک.

۱۳ - در بحار از امالی شیخ طوسی، به سند خود از امیرالمؤمنین (ع) آمده است که در بیان ویژگیها و صفات پیامبر اکرم (ص) فرمود:

آنحضرت نه ناتوان بود و نه پست همت، بزرگوارترین مردم بود در معاشرت و نرمخوترین آنان بود در طینت و سخاوتمندترینشان بود در بخشش، کسیکه با او معاشر و همنشین بود وی را دوست می داشت و کسیکه برای اولین مرتبه با او برخورد می کرد تحت تأثیر هیبت وی قرار می گرفت عزت او در بین دو چشمانش بود، توصیف کننده وی می گفت پیش از آنحضرت و پس از وی

(۱) قلم (۶۸) / ۲ - ۴.

(۲) معارج (۷۰) / ۵.

(۳) مزمل (۷۳) / ۱۰ - ۱۱.

کسی را همانند وی نیافتم<sup>(۱)</sup>.

۱۴ - باز در همان کتاب از عیون اخبار الرضا به سند خود از حسن بن علی بن ابی طالب (ع) آمده است که فرمود:

از دائی خود هند ابن ابی هاله از محسنات پیامبر خدا (ص) پرسش کردم وی گفت: ... و متواضعانه راه می رفت، راه رفتن وی سریع بود هنگامیکه حرکت می کرد گویا در سرازیری راه می رود و هنگامیکه به کسی رو می کرد با همه بدن در مقابل او قرار می گرفت، چشمان او همواره فرو افتاده بود، بیشتر به زمین نگاه می کرد تا به آسمان، با گوشه چشم به افراد می نگریست [در صورت آنان خیره نمی شد] در سلام پیشی می گرفت... در غیر ضرورت سخن نمی گفت سخن را از گوشه دهان شروع و به همانجا ختم می کرد. با کلماتی سنجیده و جامع سخن می گفت که فزونی و کاستی در آن به چشم نمی خورد، بسیار خوش برخورد بود نه سبک بر خورد می کرد و نه خشک...<sup>(۲)</sup>

هند ابن ابی هاله که در این روایت آمده ناپسری پیامبر اکرم (ص) فرزند خدیجه ام المؤمنین است که ویژگیها و اخلاق پسندیده پیامبر اکرم (ص) را بسیار نقل

(۱) لیس بالعاجز ولا باللثیم، اکرم الناس عشرة، وألینهم عریکه، وأجودهم کفا، من خالطه بمعرفة أحبه، ومن راه بديهة هابه، عزه بين عينيه، يقول ناعته: لم أرقبله ولا بعده مثله. بحارالانوار ۱۶/۱۴۷، تاریخ پیامبر (ص) باب ۸، حدیث ۳. در متن روایت عریکه، به معنی طبیعت و خلق و خوی است.

(۲) سألت خالي هند بن أبي هالة عن حلية رسول الله (ص) فقال... ويمشي هوناً، ذريع المشية، إذ امشي كأنما ينحط في صبيب، وإذا التفت التف جميعاً، خافض الطرف، نظره إلى الأرض أطول من نظره إلى السماء، جلّ نظره الملاحظة، يبدر من لقيه بالسلام... ولا يتكلم في غير حاجة، يفتح الكلام ويختمه بأشداقه، يتكلم بجوامع الكلم فصلاً، لا فضول فيه ولا تقصير، دماً لیس بالجافي ولا بالمهين... بحارالانوار ۱۶/۱۴۸ - ۱۵۰. تاریخ پیامبر (ص)، باب اوصاف انحضرت، حدیث ۴. لغتهای متن روایت ذریع: سریع، صبيب: سرازیری و زمین شیب دار. اشداق: اطراف دهان، دمت: نرمخو، خوشخو.

می کرد. متن کامل این روایت در کنز العمال نیز آمده است<sup>(۱)</sup>.

۱۵ - در بحار نیز از عیون به سند خود از حسین بن علی (ع) از پدر خویش (ع) روایت نموده که در بیان ویژگیهای پیامبر خدا (ص) می فرمود:

آنحضرت (ص) زبان خویش را جز برای بیان آنچه فائده داشت حفظ می کرد، با مردم معاشرت می کرد و از آنان دوری نمی جست، بزرگ هر قومی را گرامی می داشت و او را حاکم آنان قرار می داد. به هنگام جدا شدن و مفارقت از مردم، گشاده روئی و اخلاق نیک خود را از مردم دریغ نمی کرد، احوال اصحاب خویش را جویا می شد، و از مردم آنچه را در بین آنان می گذشت جویا می شد، کارهای نیک را نیک می شمرد و آنرا تقویت می کرد، کارهای بد را بد می شمرد و آنرا تقبیح می کرد، همواره در کارها معتدل و از ناهماهنگی بدور بود، غفلت نمی کرد تا مبادا مردم دچار غفلت و انحراف گردند، به کمتر از حق راضی نبود و از آن نیز تجاوز نمی کرد، کسانی که اطراف او بودند نیکان مردم بودند، بهترین آنان نزد وی کسی بود که نسبت به مسلمانان خیرخواه ترین بود، و بزرگوارترین آنان کسی بود که بیشتر از همه با مردم همراهی و کمک داشت... در مجالس جای مخصوصی نداشت و از داشتن جای اختصاصی نهی می فرمود، هنگامیکه به مجلسی وارد می شد در ادامه افرادی که نشسته بودند می نشست و دیگران به رعایت این شیوه امر می کرد. با همه افراد جلسه احوالپرسی می کرد. بگونه ای که هیچیک از افراد تصور نمی کرد که دیگری نزد وی محبوب تر از اوست، اگر با کسی مجالست می کرد آنقدر صبر می کرد تا او خداحافظی کند و جلسه را ترک نماید، هر کس از وی درخواست و حاجتی داشت حاجت او را برآورده می کرد یا با زبان خوش از او معذرت خواهی می نمود، اخلاق نیک او

(۱) کنز العمال ۱۶۳/۷، قسمت افعال، کتاب شمائل، باب فی حلیته (ص) حدیث ۱۸۵۳۵.

نسبت به همه مردم گسترده بود و پند همه آنان محسوب می شد و همه در حق نزد وی مساوی بودند، مجالس آنحضرت مجالس حلم و حیا و صداقت و امانت بود، صداها در آن بلند نمی شد، و حرمت ها شکسته نمی گردید و لغزشها اشاعه داده نمی شد، افراد، متعادل و ملازم تقوی بودند و با تواضع با یکدیگر برخورد می کردند به بزرگترها احترام می گذاشتند و کوچکترها را مورد شفقت قرار می دادند، نیاز مندان را بر خود مقدم می داشتند و حرمت افراد غریب را حفظ می کردند.

گفتم: سیره آنحضرت با همنشینان خود چگونه بود؟ فرمود: وی همیشه متبسم، خوش اخلاق و نرمخو بود، وی هرگز خشن، پرخاشگر، فحاش، عیبجو و متملق نبود، از آنچه ناخوشایندش بود تغافل می کرد، در نتیجه نه کسی از وی مأیوس می شد و نه آرزومندش ناامید می گردید. آنحضرت نفس خویش را از سه چیز رها ساخته بود: از خودنمایی، پرگوئی و هر چه برای وی لازم و مفید نبود. و در رابطه با مردم سه چیز را انجام نمی داد: هرگز کسی را بدگوئی نمی کرد هیچکس را نیز سرزنش نمی نمود و به دنبال کشف خطاهای محرمانه و لغزشهای افراد نبود.<sup>(۱)</sup>

(۱) کان «ص» یخزن لسانه إلا عما یعنیہ ویؤلفہم ولاینفرہم، ویکرم کرم کل قوم ویؤلیہ علیہم، ویحذر الناس ویحترس منهم من غیر أن یطوی عن أحد بشره ولاخلقه، ویفقّد أصحابه، ویسأل الناس عما فی الناس، ویحسن الحسن ویقویہ، ویقبّح القبیح ویوہنه، معتدل الأمر غیر مختلف، لایغفل مخافة أن یغفلوا أو یملوا، ولا یقصر عن الحق ولا یجوزه، الذین یلونه من الناس خیارهم، أفضلهم عنده أعمهم نصیحة للمسلمین، وأعظمهم عنده منزلة أحسنهم مواساة وموازرة... ولا یوطن الأماکن وینهی عن إیطانها، وإذا انتهى إلى قوم جلس حیث ینتهي به المجلس ویأمر بذلك. ویعطي کل جلسائه نصیبه، ولا یحسب أحد من جلسائه أن أحداً أكرم علیه منه، من جالسه صابره حتی یكون هو المنصرف عنه، من سألہ حاجة لم یرجع إلا بها أو بمیسور من القول، قد وسع الناس من خلقه وصار لهم أباً

۱۶ - در بحار نیز از عیاشی، از امام باقر و امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آنحضرت ضمن حدیثی فرمود: من کسی هستم که خداوند مرا در تورات و انجیل بدینگونه توصیف فرموده: محمد فرستاده خداست که از بین سایرین انتخاب و برگزیده شده، فحاش و پرخاشگر نیست و هرگز بدی را با بدی جزا نمی دهد بلکه بدی را با نیکی پاداش می دهد و...<sup>(۱)</sup>

۱۷ - باز در همان کتاب از کازرونی [یکی از علمای اهل سنت] در کتاب المنتقی از علی (ع) روایت نموده که در وصف پیامبر (ص) می فرمود:  
آنحضرت هنگامیکه راه می رفت از جا کنده می شد گویا در سرازیری راه می رود و اگر به کسی توجه می کرد با تمام بدن به سمت او بر می گشت، بین دو کتف

وصاروا عنده في الحق سواء، مجلسه مجلس حلم وحياء وصدق وامانة، لا ترفع فيه الأصوات، ولا تؤبّن (لا توهن خ . ل) فيه الحرم، ولا تنشي فلتاته، متعادلين متواصلين فيه بالتقوى، متواضعين يوقرون الكبير ويرحمون الصغير، ويؤثرون ذا الحاجة ويحفظون الغريب.

فقلت: فكيف كان سيرته في جلسائه؟ فقال: كان دائم البشر، سهل الخلق، لين الجانب، ليس بفظ ولا صخاب ولا فحاش ولا عياب ولا مداح، يتفاقل عما لا يشتهي فلا يؤيس منه ولا يخيب مؤمليه، قد ترك نفسه من ثلاث: المراء والإكثار وما لا يعنيه، وترك الناس من ثلاث: كان لا يلزم أحداً ولا يعيره ولا يطلب عورته ولا عثراته. الحديث. بحار الانوار ۱۶/۱۵۱ - ۵۳، تاريخ پیامبر اکرم (ص) باب اوصاف آنحضرت حدیث ۴. در متن این روایت معنی جمله ها و لغت های زیر بدینگونه است: لایوطن الاماکن یعنی: در مجالس جای مشخص که اختصاص به آنحضرت داشته باشد برای خود انتخاب نمی کرد. ابنه: یعنی عیب روی کسی نمی گذاشت و او را متهم نمی کرد. لاتنشی فلتاته: اشکالات و لغزشهای افراد را بازگو نمی کرد و اشاعه نمی داد. صخاب: فریاد نمی کشید و پرخاشگری نمی کرد و نظیر همین مضمون است صخاب به سین.

(۱) إني أنا الذي سماني الله في التوراة والإنجيل محمد رسول الله المجتبي المصطفى، ليس بفحاش ولا صخاب في الأسواق، ولا يتبع السيئة السيئة، ولكن يتبع السيئة الحسنة...، بحار الانوار ۱۸۵/۱۶، تاريخ پیامبر اکرم (ص)، باب اوصاف آنحضرت، حدیث ۲۱.

او مهر نبوت که مهر خاتم پیامبران است بود. از همه مردم بخشنده تر و از همه بردبارتر و از همه مردم راستگوتر و در ادای دین از همه پیشگام تر بود.

و طبیعت وی از همه نرمتر و زندگی او از همه بزرگوارانه تر بود، کسیکه در ابتدا با وی برخورد می کرد تحت تأثیر هیبت وی قرار می گرفت، و کسیکه با وی معاشرت و همنشینی نموده بود بسیار وی را دوست می داشت، توصیف کننده او می گفت: من پیش از او و پس از او کسی را همانند او ندیده ام<sup>(۱)</sup>.

نظیر این روایت به نقل از کتاب الغارات به نقل از علی (ع) در همین کتاب آمده است.

۱۸ - باز در همان کتاب از امالی صدوق به سند خود از موسی بن جعفر از پدرش، از پدرانش از امیرالمؤمنین - علیهم السلام - آمده است که فرمود:

یک نفر یهودی چند دینار از رسول خدا (ص) طلبکار بود روزی از آن حضرت طلب خود را مطالبه کرد حضرت فرمود: اکنون چیزی ندارم که به تو بدهم. یهودی گفت: ای محمد من تو را رها نمی کنم تا طلبم را ندهی! فرمود: پس من در کنار تو می نشینم، آنحضرت در کنار وی نشست تا در همانجا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و نماز صبح فردا را ادا نمود. اصحاب پیامبر خدا (ص) در آنجا جمع شدند و آن یهودی را ترسانده و تهدید می کردند، پیامبر (ص) به آنان نظر افکند و فرمود: چه می کنید؟! گفتند یا رسول الله آیا یک یهودی حق دارد شما را زندانی خود کند؟ آنحضرت فرمودند: خداوند مرا مبعوث نکرد تا به یک یهودی اهل

(۱) إذا مشى يتقلع كأنما يمشي في صبيب، وإذا التفت التفت جميعه، بين كتفيه خاتم النبوة وهو خاتم النبيين. أجود الناس كفاً، وأرحب الناس صدراً، وأصدق الناس لهجة، وأوفى الناس ذمّة، وألينهم عريكة، وأكرمهم عشرة، من رآه بديهة هابه، ومن خالطه معرفة أحبه، يقول ناعته: لم أر قبله ولا بعده مثله. وروى نحوه بتفاوت ما عن كتاب الغارات عن علي (ع) بحارالانوار ۱۶/۱۹۰ - ۱۹۴، تاریخ پیامبر (ص) باب اوصاف آنحضرت، حدیث ۲۷ و ۳۳.

ذمه و یا دیگری ظلمی روا دارم.

سپس وقتی خورشید بالا آمد و روز شد آن یهودی گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً عبده ورسوله، و نصف مال من در راه خدا، به خدا سوگند من این کار را نسبت به شما انجام ندادم مگر اینکه آنچه را در تورات در وصف شما آمده است بیازمایم، من در تورات در وصف شما خواندم: او محمد فرزند عبد الله است. مولد او در مکه و مهاجرت او به - مدینه - طیبه است، وی خشن و خشک و پر خاشاک نیست او فحش نمی دهد و حرف رکبک نمی زند. و من شهادت می دهم که خدائی جز خداوند یکتا نیست و شهادت می دهم که تو پیامبر خدا هستی، و اکنون این مال من در اختیار شماست بدانچه خدا نازل فرموده در آن حکم نما. و آن یهودی فرد ثروتمندی بود.<sup>(۱)</sup>

۱۹ - باز در همان کتاب از امالی، به سند خود از ابی جعفر امام باقر (ع) آمده است که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمودند:

پنج چیز است که تا هنگام مرگ آنها را کنار نمی گذارم: غذا خوردن روی زمین با

(۱) إن یهودياً كان له على رسول الله «ص» دنانیر فتقاضاه، فقال له: يا يهودي، ما عندي ما اعطيك. فقال: فإنني لأفارقك يا محمد حتى تقضيني، فقال: إذا اجلس معك، فجلس معه حتى صلى في ذلك الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة، وكان أصحاب رسول الله «ص» يتهدونه ويتواعدونه، فنظر رسول الله «ص» إليهم فقال: ما الذي تصنعون به؟ فقالوا: يا رسول الله، يهودي يحبسك؟ فقال «ص»: لم يبعثني ربي - عز وجل - بأن أظلم معاهداً ولا غيره، فلما علا النهار قال اليهودي: اشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، وشطر مالي في سبيل الله. أما والله ما فعلت بك الذي فعلت إلا لأنظر إلى نعتك في التوراة، فإنني قرأت نعتك في التوراة: محمد بن عبد الله مولده بمكة ومهاجره بطيبة، وليس بفظ ولا غليظ ولا سخاب، ولا مترين بالفحش ولا قول الخناء. وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنت رسول الله، وهذا مالي فأحكم فيه بما أنزل الله. وكان اليهودي كثير المال. بحار الانوار ۲۱۶/۱۶، تاريخ پیامبر اکرم (ص)، باب مکارم اخلاقه [باب ۹]، حدیث ۵.

بردگان، سوار شدن بر الاغ برهنه، دوشیدن شیر بز با دستان خویش. پوشیدن لباس زیر پشمی و سلام کردن به بچه ها تا اینکه [این خصال نیک] پس از من به عنوان سنت باقی بماند<sup>(۱)</sup>.

۲۰ - باز در همان کتاب از خصال به سند خود، از امام جعفر صادق، از پدرش امام باقر(ع) روایت نموده که فرمود: پیامبر خدا(ص) فرمود: پنج چیز است که تا هنگام مرگ آنها را رها نخواهم کرد، پوشیدن لباس پشمی [لباسهای خشنی که آن زمان بافته می شده] سوار شدن بر الاغ برهنه، غذا خوردن با بردگان، وصله زدن کفش با دست خویش، سلام کردن به بچه ها تا پس از من سنت باشد<sup>(۲)</sup>.

۲۱ - باز در همان کتاب از امالی به سند خود از ابن عباس نقل شده که گفت:

پیامبر خدا(ص) روی زمین می نشست، روی زمین غذا می خورد، گوسفند را می بست، و اگر برده ای به نان جوی وی را مهمان می کرد می پذیرفت<sup>(۳)</sup>.

۲۲ - باز در همان کتاب از کافی به سند خود، از جمیل، از امام صادق(ع)

روایت نموده که فرمود:

(۱) خمس لا أدعهنّ حتی المات: الأكل علی الحضيض مع العبيد، وركوبی الحمار مؤكفاً، وحبلي العنزبيدي، ولبس الصوف، والتسليم علی الصبيان لتكون سنة من بعدي. بحار الانوار ۲۱۵/۱۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۲ نشانه بی تکبری در آنزمانها سوار الاغ برهنه شدن بوده و در این زمانها مثلاً سوار مینی بوس و اتوبوس شدن. یک روز با یک آقای می خواستیم به جایی برویم من به ایشان گفتم سوار مینی بوس بشویم و برویم، ایشان می گفت نه حتماً باید ماشین سواری بیاید با آن برویم، در زندگی، انسان نباید اینقدر مقید به این مسائل باشد. (الف - م، جلسه ۲۹۳ درس).

(۲) خمس لست بتاركهنّ حتی المات: لباسی الصوف، وركوبی الحمار مؤكفاً، أکلي مع العبيد، وخصفي النعل بيدي، وتسليمي علی الصبيان لتكون سنة من بعدي. بحار الانوار ۲۱۹/۱۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه حدیث ۱۱.

(۳) كان رسول الله(ص) يجلس علی الأرض، ويأكل علی الأرض، يعتقل الشاة، ويجيب دعوة المملوك علی خبز الشعير. بحار الانوار، ۲۲۲/۱۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۱۹.



پیامبر خدا - حتی - نگاههای خود را بین اصحابش تقسیم می کرد گاهی به این و گاهی به آن دیگری بصورت مساوی نگاه می کرد<sup>(۱)</sup>.

۲۳ - باز در همان کتاب از مکارم الاخلاق، از انس بن مالک، روایت شده که

گفت:

هر گاه یکی از یاران رسول خدا (ص) سه روز غیبت می کرد آنحضرت حال وی را جویا می شد اگر به مسافرت رفته بود برای وی دعا می کرد و اگر در محل بود به دیدن او می رفت و اگر مریض بود از او عیادت می کرد<sup>(۲)</sup>.

۲۴ - در مناقب ابن شهر آشوب آمده است:

آداب زندگی آنحضرت (ص) را برخی از علماء از اخبار و روایات مختلف گردآوری نموده و بدین صورت ارائه نموده اند: پیامبر (ص) استوارترین، بردبارترین، شجاعترین، عادل ترین، و مهربانترین همه مردم بود، هرگز دست او به دست زن نامحرمی برخورد نکرده بود. وی بخشنده ترین مردم بود که هیچ دینار و درهمی را نزد خود نگهداری نمی فرمود، اگر پس از بخشیدن، چیزی نزد او اضافی می ماند و کسی را نیافته بود که به وی بدهد و شب وی را فرامی گرفت، به منزل باز نمی گشت تا آن باقی مانده را به دست کسی که نیازمند است برساند، از آنچه خداوند به وی عنایت می کرد به اندازه قوت سال خود از خرما و جوی ارزان قیمت نگهداری می کرد و علاوه بر آن را در راه خدا خرج می فرمود و کسی چیزی از آنحضرت درخواست نمی کرد مگر اینکه به

(۱) کان رسول الله «ص» یقسم لحظاته بین اصحابه ینظر إلی ذلک و ینظر إلی ذلک بالسویة . بحارالانوار / ۲۸۰

۱۶ تاریخ پیامبر (ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۱۲۱.

(۲) کان رسول الله «ص» إذا فقد الرجل من إخوانه ثلاثة أيام سأل عنه، فإن کان غائباً دعا له، وإن کان

شاهداً زاره، وإن کان مریضاً عاده . بحارالانوار / ۲۳۳، تاریخ پیامبر (ص)، باب مکارم اخلاقه، حدیث

وی عطا می نمود؛ آنگاه به سراغ قوت سال خود می رفت و از آن نیز بخشش می کرد تا جائیکه بسا پیش از پایان سال اگر چیزی برای وی نمی رسید خود محتاج می گردید.

آنحضرت بر زمین می نشست و بر زمین می خوابید، روی زمین غذا می خورد؛ کفشها و لباسهایش را خود وصله می زد، در را خود می گشود. گوسفند می دوشید، شتر را می بست و باز می کرد، هنگامیکه خادم خسته می شد کمک او گندم آسیا می کرد. آب وضوی خود را خود شب تهیه می کرد و بالای سرش می گذاشت، بیشتر از همه از کثرت حیا به زمین نگاه می کرد، به هنگام نشستن به متکا لم نمی داد، در کارها به خانواده کمک می کرد، گوشت خرد می کرد، بصورت بسیار ساده بر سفره های طعام می نشست، انگشتان خود را می لیسید، آروغ نمی زد، مهمانی فرد آزاد و بنده را می پذیرفت و لو اینکه وی را به صرف قلم و پاچه [گوسفند] دعوت می کردند، هدیه را می پذیرفت اگر چه یک جرعه از شیر بود، و آنرا میل می فرمود ولی صدقه نمی خورد به صورت کسی خیره نگاه نمی کرد، برای خدا غضب می کرد نه برای نفس خودش، بسا به شکم خویش از گرسنگی سنگ می بست. هر چه حاضر بود می خورد، و هر چه بدست می آمد باز نمی گرداند، دو نوع لباس نمی پوشید، یک لباس بلند تیره رنگ پنی می پوشید با یک جبه بافته شده از پشم و نخ های ضخیم پنبه و کتان، بیشتر لباسهای سفید بود، دستاری زیر کلاه خودش می پوشید و پیراهن را از سمت راستش یعنی آستین راست می پوشید، برای روز جمعه لباس مخصوص داشت، و هرگاه لباس نو می پوشید لباسهای کهنه خویش را به فقیر می داد، عبائی داشت که به هنگام نشستن آنرا دولا می کرد و بر روی آن می نشست. یک انگشتر نقره در انگشت خنصر دست راست خود می کرد، خربوزه را دوست می داشت، و از بوی بد بسیار ناراحت می شد، به هنگام وضو

مسواک می زد، بنده خود یا دیگری را پشت سر خود سوار می کرد و هر چه برای او فراهم می شد از اسب یا استر یا الاغ سوار می شد و بر الاغ بدون پالان که فقط یک قطعه پارچه نازک بر روی او بود سوار می شد، هم سواره و هم پیاده و هم بدون عبا و عمامه و کلاه راه می رفت، تشییع جنازه می کرد، به عیادت بیماران می رفت و لو در دورترین نقاط مدینه، با فقرا مجالست می کرد با تهیدستان غذا می خورد و با دست خویش با آنان هم غذا می شد، خانواده و فرزندان افراد صاحب فضیلت را محترم می شمرد و خانواده های ابرومند را با نیکی کردن به آنان به خود علاقمند می نمود.

با خویشاوندان خود نیکی می کرد بدون اینکه در غیر آنچهائی که خداوند اجازه داده، آنان را بر دیگران مقدم بدارد، به کسی جفا نمی کرد. پوزش کسی که از وی پوزش می طلبید را می پذیرفت. هنگامیکه قرآن بر وی نازل نمی گردید یا مشغول موعظه مردم نبود بیشتر از همه مردم تبسم می کرد، و گاهی می خندید بدون اینکه قهقهه بزند، در لباس و خوراک از بندگان و کنیزان خویش برتری نداشت، کسی را دشنام نمی داد و همسر و خادم خویش را لعنت نمی کرد و نزد وی کسی را ملامت نمی کردند مگر اینکه آنحضرت می فرمود: او را بحال خود گذارید [درباره وی صحبت نکنید] و هرگز کسی - چه آزاد یا بنده یا کنیز - نزد وی برای نیازی نمی آمد مگر اینکه به همراه او برای رفع مشکل او اقدام می کرد. نه خشک بود و نه خشن و نه پر خاشگر، و بدی را با بدی پاسخ نمی گفت؛ بلکه گذشت و چشم پوشی می نمود. با هر کس ملاقات می کرد با سلام شروع می کرد و کسیکه به وی دست می داد دست خود را نمی کشید تا او دست خود را بکشد، هنگامیکه مسلمانی را ملاقات می کرد با وی مصافحه می کرد [دست می داد] و نمی نشست و از جای بلند نمی شد مگر اینکه ذکر خدا می گفت. و اگر در حال غماز بود و کسی منتظر او می نشست نمازش را کوتاه می کرد و به وی

می فرمود: آیا کاری داری؟ و بیشترین نوع نشستن او این بود که دو ساقش را کاملاً بلند می نمود. هر جا که مجلس به پایان می رسید می نشست، و بیشتر مواقع رو به قبله می نشست. افرادی که بر وی وارد می شدند را بسیار احترام می گذاشت، گاهی برای نشستن آنان لباسش را می گسترد و میهمان را بر زیراندازی که خود روی آن می نشست می نشانید، و همیشه در خرسندی و غضب چیزی جز حق نمی گفت<sup>(۱)</sup>.

۲۵ - در اصول کافی به سند خود، از زراره، از امام صادق(ع) آمده است که

فرمود:

زن یهودی که برای پیامبر(ص) گوسفندی را به زهر آلوده کرده بود نزد آنحضرت آوردند. حضرت فرمود: چه چیز ترا بر آن داشت که به چنین کاری دست بزنی؟ زن گفت: گفتم. اگر او پیامبر است این زهر به او زیانی نمی رساند و اگر پادشاه است مردم را از دست او راحت کرده ام. آنحضرت وی را مورد عفو قرار داد. این روایت در سیره ابن هشام نیز آمده است.<sup>(۲)</sup>

۲۶ - داستان فتح مکه و چگونگی برخورد پیامبر اکرم(ص) با رؤسای کفار و مشرکین پس از پیروزی بر آنان از مهم ترین وقایعی است که ما را با سیره پیامبر اکرم(ص) آشنا می کند و به ما نشان می دهد که امام و پیشوای مسلمانان پس از پیروزی بر دشمنان تا چه اندازه باید از سعه صدر و عفو و گذشت بر خوردار باشد؛

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱/۱۲۶، و نیز منقول از همین کتاب، بحارالانوار ۱۶/۲۲۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۳۴.

(۲) «إن رسول الله» ص «أتى باليهودية التي سميت الشاة للنبي» ص «فقال لها: ما حملك على ما صنعت؟ فقالت: قلت: إن كان نبياً لم يضره وإن كان ملكاً أرحمت الناس منه. قال: فعفا رسول الله» ص «عنها». ورواه أيضاً ابن هشام في السيرة. اصول کافی ۲/۱۰۸، کتاب ایمان و کفر، باب عفو، حدیث ۹. نظیر این روایت در سیره ابن هشام ۳/۳۵۲ آمده.

ابوسفیان و خانواده او از سرسخت ترین دشمنان پیامبر خدا (ص) و از بزرگترین کسانی بودند که آتش جنگ را علیه مسلمانان برانگیختند، ولی چون پیامبر خدا (ص) در فتح مکه بر آنان پیروز شد اسلام را بر آنان عرضه نمود و خانه ابوسفیان را محل امن قرار داد و فرمود:

«کسیکه به خانه ابوسفیان وارد شود در امان است.»<sup>(۱)</sup>

و زن ابوسفیان «هند» با اینکه در مکه پیامبر (ص) را اذیت می کرد و در احد آن اعمال فجیع را با پیکرهای شهدای احد و پیکر حمزه سید الشهداء انجام داد، هنگامیکه مخفیانه خدمت پیامبر (ص) رسید و اسلام آورد و دو بزغاله به عنوان هدیه خدمت آنحضرت فرستاد و از اینکه گوسفندانش کم زاد و ولد کرده اند عذرخواهی نمود، آنحضرت (ص) برای برکت یافتن گوسفندانش دعا کرد و گوسفندانش زیاد شدند.<sup>(۲)</sup>

و غلام آنها وحشی بن حرب، قاتل حمزه که به طائف گریخته بود همراه با خانواده اش در کاروانی به خدمت آنحضرت می رسد و اسلام می آورد. آنحضرت کیفیت قتل حمزه را از او جویا می شود و او ماجرا را برای آنحضرت تعریف می کند، حضرت گریه می کند و می فرماید:

صورتت را از من بپوشان [جائی برو که من ترا نبینم].<sup>(۳)</sup>

و چون به مکه وارد می شود، قریش را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

«ای جماعت قریش فکر می کنید من با شما چه بکنم؟» گفتند: نیکی! تو برادری بزرگوار و پسر برادری بزرگوار هستی. فرمود: «بروید که همه شما آزادید.» و آنحضرت از آنان گذشت با اینکه بر آنان مسلط شده بود و آنان فیء و

(۱) سیره ابن هشام ۴/۴۶، و کامل ابن اثیر ۲/۲۴۵.

(۲) کامل ابن اثیر ۲/۲۵۱.

(۳) کامل ابن اثیر ۲/۲۵۰.

اسیر آنحضرت محسوب می شدند<sup>(۱)</sup>.

و بر خوردهای دیگری که آنحضرت در فتح مکه با مشرکان و رؤسای مکه که در جنگ های مختلف با آنحضرت جنگیده بودند و مسلمانان بسیاری را به شهادت رسانده بودند، و آنحضرت آنان را مورد عفو قرار داد و از آنان حتی قاتل حمزه عموی خویش و از هند جگر خوار انتقام نکشید.

۲۷ - در جنگ «حنین» پس از آنکه پیامبر (ص) بر قبیله هوازن<sup>(۲)</sup> پیروزی یافت و غنایم را بین مسلمانان تقسیم کرد. هوازن در ارتباط با اسرایشان خدمت آنحضرت رسیدند. آنحضرت اسرا را به آنان بازگردانید و از رئیس آنان مالک بن عوف نصری جویا شد، گفتند: او با قبیله ثقیف در طایف است. فرمود: «به او بگوئید اگر به نزد من آید و مسلمان شود خانواده و مالش را به او می بخشم و صد شتر هم به او می دهم.» چون این خبر به مالک رسید مخفیانه حرکت کرد و در جعرانه [محلّی نزدیک مکه که یکی از مواقیت حج است] - و برخی نوشته اند در مکه - به خدمت آنحضرت رسید آنحضرت اموال و خانواده او را به او بازگردانید و چنانچه وعده داده بود صد شتر هم به او داد و او اسلام آورد. وی هنگام اسلام آوردن - چنانچه نوشته اند - پیامبر را به نیکی می ستود... آنحضرت نیز وی را بر مسلمانان قوم خودش فرمانروائی داد، او با کمک آنان با قبیله ثقیف جنگید، پیوسته بر کاروانهای آنها شبیخون زد و کار را بر آنان سخت گرفت تا آنکه اسلام آوردند، وی در فتح قادسیه و فتح دمشق در زمان خلافت عمر شرکت کرد<sup>(۳)</sup>.

(۱) کامل ابن اثیر ۲/۲۵۲ و نیز سیره ابن هشام ۴/۵۵.

(۲) هوازن طایفه ای بودند که بین مکه و طائف زندگی می کردند، رئیس آنان مالک بن عوف بود، به این جنگ جنگ «اوطاس» هم گفته می شود. الف - م، جلسه ۲۹۳ درس.

(۳) سیره زینی دحلان، که در حاشیه سیره حلبی چاپ شده است ۲/۳۰۶ و نیز سیره

مالک بن عوف همان کسی است که در جنگ حنین گروه‌های مختلف را علیه رسول خدا(ص) هماهنگ می‌کرد و سه هزار نیرو برای جنگ با آنحضرت بسیج نمود و پس از متلاشی شدن آنان به طایف گریخت.

ملاحظه می‌فرمائید که پیامبر خدا(ص) با چه سعه صدری با دشمنان خویش برخورد می‌کند و پس از پیروزی بر آنان، چگونه با آنان رفتار می‌نماید؟! پس بر امام و پیشوای مسلمانان است که تاجائیکه امکان داشته باشد و موجب تعطیل حقوق و حدود نگردد و کفار و خطاکاران جری نگردند خطا و لغزشهای مردم را مورد گذشت قرار دهد.

و این شیوه برخورد با آیاتی نظیر: «یا ایها النبئی، جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم»<sup>(۱)</sup> - ای پیامبر با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنان سخت بگیر» و نیز: «محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم»<sup>(۲)</sup> - محمد پیامبر خداست و کسانی که با وی هستند با کفار بسیار شدید و با یکدیگر مهربانند» - منافاتی ندارد، زیرا مورد این آیات صورت رو در روئی و تهاجم کفار است، زمانی که آنان علیه مسلمانان قوه و نیرو بسیج کرده اند، در شرایطی که بصورت مکرر پیمانهای خود را شکسته اند، چنانچه بنی قریظه و یهود بنی امیه، اینگونه انجام دادند. ولی مورد عفو و رحمت، در شرایط پیروزی و زمان تسلط بر کفار و هنگام احساس امنیت از تهاجم و توطئه آنان است، چنانچه بر اهل نظر پوشیده نیست.

در غرر و درر آمده است:

زیبائی سیاست، عدالت در حکمرانی و گذشت به هنگام قدرت است.<sup>(۳)</sup>

(۱) تحریم (۶۶) / ۹.

(۲) فتح (۴۸) / ۲۹.

(۳) جمال السياسة العدل فی الإمرة، والعفو مع القدرة. غرر و درر ۳/۳۷۵، حدیث ۴۷۹۲.

و باز در همان کتاب آمده است:

پیروزی بزرگواران، گذشت و احسان و پیروزی فرومایگان، تکبر و سرکشی  
است.<sup>(۱)</sup>

[تمایز حقوق و مصالح اجتماعی از حقوق و مصالح فردی]

از نظایر این وقایع و نیز از داستان جنگ جمل که امیرالمؤمنین (ع) پس از پیروزی بر آنان با اینکه در بین آنان بزرگانشان مانند مروان و عبدالله بن زبیر و در رأس آنان عایشه ام المؤمنین بودند و سبب قتل بسیاری از مسلمین شده بودند و آنحضرت همه آنان را مورد عفو قرار داد ممکن است بتوان استفاده نمود که در زمان جنگ و به هنگام لشکر کشی یک سپاه علیه سپاه دیگر و در نهایت پیروزی یکی از آنها بر دیگری، رعایت مصالح عمومی بر رعایت مصالح شخصی و فردی مقدم است، و امر انتقام کشیدن یا بخشیدن آنان با امام و رهبر جامعه است. و حکم قصاص و یا غرامت مالی در ارتباط با حقوق فردی و در موارد شخصی است که در حوادث روزمره جامعه پدید می آید، نه در چنین موارد عمومی که یک نظام بر نظام دیگر غلبه می کند و بلکه شاید بتوان گفت که ادله قصاص و دیات از چنین مواردی منصرف است.

پیامبر خدا مشرکین مکه را مورد عفو قرار می دهد با اینکه اینان در جنگ بدر و احد و سایر جبهه ها در ریخته شدن خونهای مسلمانان شرکت داشتند و وحشی قاتل عموی خویش حمزه را می بخشد بدون اینکه از دختر و سایر ورثه حمزه رضایت بگیرد. و از مجازات مالک بن عوف که مسبب قتل بسیاری از مسلمانان در هوازن بود در می گذرد.

وامیر المؤمنین (ع) اصحاب جمل را مورد عفو قرار می دهد. با اینکه چنانچه در

(۱) ظفر الکرام عفو و احسان. ظفر اللثام تحمیر و طغیان. غرر و درر ۴/۲۷۳، ۲۷۴، حدیث ۶۰۴۴ و ۶۰۴۵.



نهج البلاغه آمده در مورد آنان می فرماید:

«اینان بر کارگزار من در بصره و بر مسئولین بیت المال و سایر مردم بصره یورش آوردند و تعدادی را با حبس نمودن و بازور و تعدادی را با مکر و فریب به قتل رساندند. به خدا سوگند اگر اینان جز یک نفر از مسلمانان را از روی عمد و بدون اینکه گناه موجب قتل داشته باشد کشته بودند، کشتن همه این لشکر برای من حلال بود، زیرا همه حاضر بوده اند و از این جنایت با دست و زبان خویش جلوگیری نکرده اند، چه رسد به اینکه اینان از مسلمانان همانند همان عده ای که بر آنان وارد شدند به قتل رساندند.»<sup>(۱)</sup>

و این یک نکته فقهی است که لازم است فقیه آنرا مورد نظر قرار دهد، زیرا باب وسیعی در فقه از آن گشوده می شود.

### [ ادله قاعده فوق ]

برای اثبات این مسأله علاوه بر استدلال به سیره پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به دلایل زیر نیز می توان استدلال نمود:

یک: ادله قصاص و ضمان اگر چه مطلق است، ولی در صورت تراحم ملاکها، مصالح عامه بر مصالح خاصه بخاطر اهمیت آن مقدم است، پس امام می تواند پس از غلبه بر لشکر کفار و یا افراد شورشگر و یاغی در صورتیکه به مصلحت اسلام و امت اسلامی می داند آنانرا مورد عفو قرار دهد، زیرا از این طریق می توان گروهی از کفار یا شورشگران را به اسلام جذب نمود.

(۱) فقدموا علی عاملی بها و خزان بیت مال المسلمین و غیرهم من أهلها فقتلوا طائفة صبراً و طائفة غدراً. فوالله لو لم یصیبوا من المسلمین إلا رجلاً واحداً متعمدین لقتله بلاجرم جرّه حلّ لی قتل ذلک الجیش کله، إذ حضروه فلم یتکروا ولم یدفعوا عنه بلسان ولا ید، دع ما أنهم قد قتلوا من المسلمین مثل العدة التي دخلوا بها علیهم. نهج البلاغه، فیض / ۵۵۶. لیح / ۲۴۷، خطبه ۱۷۲.

دوم: حق قصاص اگر چه برای ولی دم (خونخواه) بطور مطلق قرار داده شده  
ولکن امام، ولی همه اولیاء است و از خود مؤمنین بآنان اولی است. پس ولایت او  
بر ولایت ولی دم مقدم است. چنانچه ولایت جد بر ولایت پدر در صورت تعارض  
مقدم است.

و شاید بر همین پایه بود که پیامبر اکرم همه خونهای که در جاهلیت ریخته  
شده بود [و اولیاء دم برای خود حق قصاص قائل بودند] را زیر قدمهای خویش  
نهاد و آنها را کَانَ لَمْ یَكُنْ اعلام فرمود.

سوم: ادله قصاص و ضمان از صورت مقابله دو سپاه یا دو نظام با یکدیگر  
منصرف است، زیرا هر یک از دو طرف جنگ در واقع با بسیج نیرو و امکانات و  
اقدام به جنگ گویا جان و مال خویش را با اختیار خود در معرض تلف قرار داده  
است منتهی الامر، جبهه باطل و تجاوزگر با تجاوزش مال و خون خویش را به هدر  
داده و در جبهه حق مؤمن با اقدام خویش به جهاد، مال و جان خویش را با  
خداوند معامله کرده است.

البته این نکته را نیز همینجا باید یادآور شد که اغماض پیامبر اکرم (ص) از  
ابوسفیان و دیگران بخاطر اسلام آنان و بر اساس قاعده: «الاسلام - یجب ما قبله -  
اسلام گذشته را می پوشاند» نیست، زیرا پوشاندن اسلام در مقام امتنان یعنی منت  
نهادن بر مردم است و در اسقاط ضمانها و حقوق افراد، امتنان نیست زیرا از بین  
رفتن حقوق عده ای، منتهی بر آنان نیست بهمین جهت این سؤال مطرح میشود که  
- از باب مثال اگر کافری به مسلمانی در زمان کفر بدهکار بود و آنگاه اسلام آورد  
آیا می توان گفت اکنون که اسلام آورده نباید بدهی خود را بپردازد؟ - پس پوشاندن  
اسلام فقط در مورد تکالیف و احکام است [در حق الله است نه حق الناس] و این  
نکته ایست شایان توجه.

۲۸ - در سنن ابن ماجه به سند خود از ابن مسعود وارد شده که گفت:

شخصی خدمت پیامبر (ص) رسید، به هنگام صحبت، رگها و عضلات وی [تحت تأثیر شخصیت آنحضرت (ص)] می لرزید، حضرت به وی فرمود: راحت باش، من که پادشاه نیستم، من فرزند زنی هستم که گوشت قرمه شده [گوشتهایی که در دیک قرمه شده یا در آفتاب خشک شده بود] مصرف می کرد.<sup>(۱)</sup>

ما در این باب آیات و روایاتی که در اخلاق و آداب و چگونگی زندگی و عفو و رحمت پیامبر اکرم (ص) وارد شده بود را یادآور شدیم. از آن روی که آنحضرت نخستین فردی بود که دولت اسلامی تأسیس نمود و نخستین امام و پیشوای مسلمانان است و بر امت اسلامی، بویژه پیشوایان و رهبران و جانشینان آنحضرت لازم است از سیره و اخلاق و رفتار آنحضرت سرمشق بگیرند چنانچه خداوند متعال فرمود: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.<sup>(۲)</sup> و هرگز صحیح نبود در این باب که به بیان سیره و اخلاق رهبر و پیشوای مسلمانان اختصاص داده شده سیره و اخلاق نخستین رهبر و مقتدا و بنیانگذار حکومت اسلامی را یادآور نشویم. زیرا لازم است همواره حکام مسلمانان و جانشینان آنحضرت در همه زمانها سیره و رفتار فردی و اجتماعی آنحضرت در عبادات و معاملات، جنگ ها و سربیه ها و چگونگی برخورد با افرادی که زیر دست او بودند و برخورد با دشمنان و مخالفانش را مورد پژوهش و

(۱) «أتى النبي» ص «رجل فكلمه فجعل ترعد فرائصه، فقال له: هوّن عليك، فإنّي لست بملك، إنما أنا

ابن امرة تأكل القديد. سنن ابن ماجه ۱۱۰۱/۲، كتاب الاطعمه، باب ۳۰، حديث ۳۳۱۲.

(۲) احزاب (۳۳) ۲۱/ بارها عرض کرده ام که وقتی مادر اصول، قول و فعل و تقرير معصوم را حجت

می شمريم در فقه نبايد تنها به قول معصوم اکتفا نکنيم، بلکه بايد به سراغ فعل و تقرير معصوم هم

برويم، به همین جهت بايد زندگي، سیره و تاريخ معصومين (ع) را نیز مورد بررسی قرار دهيم و از اينها

در مسائل فقهی استفاده کنیم. الف - م، جلسه ۲۹۴ درس.

بررسی قرار دهند و الگوهای اداره جامعه بر اساس موازین اسلام را از آن فرا بگیرند.

۲۹ - در کافی به سند خود از حنّان، از پدرش، از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود:

شایسته رهبری نیست مگر کسیکه در وی سه خصلت باشد: ورعی که او را از معصیت های خداوند باز دارد، حلمی که با آن غضب خود را پیشگیری کند و حسن تدبیر و نیک حکومت راندن بر کسانی که زیر دست او هستند، بگونه ای که برای آنان همانند پدری مهربان باشد - و در روایت دیگری آمده «بگونه ای که برای مردم چون پدری مهربان باشد»<sup>(۱)</sup>.

۴۰ - باز در همان کتاب به سند خود از حنّان بن سدید صیرفی آمده است که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

خبر رحلت پیامبر اکرم (ص) در شرایطی که آنحضرت سالم بود و هیچگونه ناراحتی و مریضی نداشت توسط روح الامین (جبرئیل) به آنحضرت داده شد، آن حضرت فرمود تا اعلان کنند همه در مسجد حاضر شوند و دستور فرمود تا مهاجرین و انصار با سلاح شرکت کنند، مردم همه اجتماع کردند، پیامبر (ص) بر منبر تشریف بردند و خبر رحلت خویش را به مردم دادند، آنگاه فرمودند: من درباره والی پس از خود خدا را گواه می گیرم که مبادا پس از من بر جماعت مسلمانان رحم نیاورد. من از او می خواهم که بزرگسالان امت مرا محترم بشمرد و بر ناتوانهایشان رحم آورد. دانشمندانشان را محترم شمارد (کارگزارانشان را

(۱) قال رسول الله «ص»: لا تصلح الامامة إلا لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصي الله، وحلم يملك به غضبه، وحسن الولاية على من يلي حتى يكون لهم كالوالد الرحيم. وفي رواية أخرى: «حتى يكون للرعية كالأب الرحيم. اصول کافی ۴۰۷/۱، کتاب الحججه، باب ما يجب من حق الامام على الرعية حديث ۸.

محترم شمارد. خ ل) هرگز آنها را نزنند که تحقیرشان نموده است، و نیازمندشان نسازد که به کفر نزدیکشان کرده است، و در خانه خویش را به روی مردم نبندد که افراد توانمند ناتوانان را می خورند، و به هنگام جنگ همه آنها را به جبهه نفرستد [یا آنها را گروه گروه نکند] که نسل امت مرا قطع نموده است، - آنگاه فرمود: - اکنون وظیفه خود را ابلاغ کردم و خیرخواهی خویش را ابراز نمودم پس شاهد باشید. امام باقر (ع) گوید: این آخرین سخنی بود که پیامبر خدا (ص) بر منبر خویش برای مردم بیان فرمودند.<sup>(۱)</sup>

در متن عربی این روایت مراد از «بعوث» سربازانی است که به جنگ اعزام می شوند و «لم یخبرهم» چنانچه از بحار و از مرآة العقول<sup>(۲)</sup> استفاده می شود یا با «خ» و «ب» و «ز» از ریشه «خبر» به معنی راندن سریع است. [یعنی به هنگام جنگ سربازان را به سرعت حرکت ندهد]. یا با «ج» و «ن» و «ز» از ماده «جنز» است [یعنی سربازان را نپوشاند و آنها را یکجا جمع نکند]. یا با

(۱) نعت إلى النبي (ص) نفسه وهو صحيح ليس به وجع، قال: نزل به الروح الأمين، قال: فنادی (ص): الصلاة جامعة وأمر المهاجرين والأنصار بالسلاح، واجتمع الناس، فصعد النبي (ص) المنبر فنعى إليهم نفسه ثم قال: أذكر الله الوالي من بعدي على أمتي ألا يرحم على جماعة المسلمين فأجل كبيرهم ورحم ضعيفهم، ووقر عالمهم (عاملهم خ. ل)، ولم يضربهم فيذلهم، ولم يفقرهم فيكفرهم، ولم يفلق بابه دونهم فيأكل قويهم ضعيفهم، ولم يخبرهم في بعوثهم فيقطع نسل أمتي، ثم قال: «قد بلغت ونصحت فاشهدوا». وقال أبو عبد الله (ع): هذا آخر كلام تكلم به رسول الله (ص) على منبر، اصول کافی ۱/۴۰۶، كتاب الحجّة، باب ما يجب من حق الامام على الرعيه، حديث ۴.

در اداره کشور اسلامی ممکن است برخی فکر کنند که باید چگونه ای عمل شود که مردم جرئت نکنند حرف خود را بزنند و فکر کنند که اینگونه خوب است؛ خیر، این خوب اداره کردن نیست. تحقیر و ارباب مردم این، خرد کردن شخصیت آنها است، اطاعت کردن مردم از مسئولین در کمال آگاهی و آزادی و آزادی، این کمال مطلوب است. الف - م، جلسه ۲۹۴ درس.

(۲) بحارالانوار ۲۷/۲۴۷، ۲۲/۴۹۶ (= چاپ قدیم ۱/۳۰۵).

«ج» و «تاء» و «زاء مشدّد» است از ماده اجتز الحشیش، یعنی آنها را قطعه قطعه و پاره پاره نکند.

در قرب الاسناد آمده است: و لم یجمرهم فی ثغورهم، آنان را زیاد در سرحدات و مرزها نگه ندارد<sup>(۱)</sup> و این به علت ذکر شده در روایت [که قطع شدن نسل امت است نزدیکتر است]. در نهایی آمده است: در روایتی از عمر نقل شده که گفت «لا تجمروا الجیش ففتنوهم - سپاهیان را بمدت طولانی در مرزها نگاه ندارید که آنان را به فتنه افکنده اید». و تجمیر جیش به معنی جمع آوری و نگهداری سپاه در پادگانها و مرزها و جلوگیری از بازگشتن آنان نزد خانواده خویش است.<sup>(۲)</sup>

۳۱ - در کنز العمال آمده است:

من خلیفه پس از خویش را به تقوای خدا سفارش می کنم و در مورد جماعت مسلمانان به او توصیه می کنم که بزرگسالان آنها را بزرگ شمارد و به خردسالان نشان رحم کند، دانشمندانشان را محترم بدارد و هرگز مردم را نزند که خوارشان نموده است و آنان را نترساند که از دین بیرونشان می کند، و بیضه های آنها را نکشد که در این صورت نسل آنان را قطع نموده است، و هرگز راههای ارتباطی خود را به روی مردم نبندد. که توانمندان آنان ناتوانان را می خورند (پایمال می کنند)<sup>(۳)</sup>.

(۱) قرب الاسناد/۴۸.

(۲) نهاییه ابن ابیر ۱/۲۹۲.

(۳) أوصی الخلیفة من بعدی بتقوی الله، وأوصیه بجماعة المسلمین أن یعظم کبیرهم ویرحم صغیرهم، ویوقر عالمهم، وأن لا یضربهم فیللهم، لا یوحشهم فیکفرهم، وأن لا ینحصیهم فیقطع نسلهم، وأن لا یغلق بابہ دونهم فیاکل قویهم ضعیفهم. کنز العمال ۶/۴۷، کتاب اماره باب اول، حدیث ۱۴۷۸۷. ممکن است حکومتی با ایجاد فشار و اختناق بر مردم بگونه ای بر آنها حکومت کند که از بیضه کشیدن

۳۲ - در نهج البلاغه در عهد نامه آنحضرت به محمد بن ابی بکر هنگامیکه او را به فرمانروائی مصر می فرستند آمده است:

بالهایت را برای آنان بگستر و با نرمی با آنان رفتار کن، چهره ات را بگشا و با یک چشم به آنها بنگر تا بزرگان و اشراف در چشم پوشی از حق بر تو طمع نبندند و بینوایان از عدالت تو مأیوس نشوند، همانا خداوند متعال، - ای گروه بندگان - شما را از اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان باز خواست می کند، پس اگر عذاب کند بخاطر ستم بیشتری است که شما خود مرتکب شده اید و اگر ببخشد، او بزرگوارترین است<sup>(۱)</sup>.

۳۳ - باز در همان کتاب در نامه آنحضرت به برخی از کارگزارانش آمده است:

در وظیفه ای که به عهده تو گذاشته شده از خدا کمک بگیر. و شدت را با نرمی در هم بیامیز و در جائی که مدارا مفید است مدارا کن و در مواردی که جز شدت از تو انتظار نمی رود شدید باش. بال خویش برای رعیت بگستر (با چهره ای گشاده با آنها روبرو شو) و با نرمی با آنها رفتار کن و در نگاه و تعارف و اشاره و سلام یکسان با آنها برخورد نما، تا بزرگان در انحراف تو طمع میندند و بینوایان از عدل تو مأیوس نشوند، و السلام<sup>(۲)</sup>.

هم بدتر باشد، و این یک نوع شخصیت کشی و نسل کشی است که از آن نهی شده است. (الف - م، جلسه ۲۹۴ درس).

(۱) فإخفص لهم جناحك وألن لهم جانبك، وابط لهم وجهك، وأس بينهم في اللحظة والنظرة، حتى لا يطمع العظماء في حيفك لهم، لا يياس الضعفاء من عدلك عليهم، فإن الله - تعالى - يسألكم معشر عباده عن الصغيرة من أعمالكم والكبيرة، والظاهرة والمستورة فإن يعذب فأنتم أظلم، وإن يعف فهو أكرم. نهج البلاغه، فیض / ۸۸۶، لبح / ۳۸۳، نامه ۲۷.

(۲) فاستعن بالله على ما أهمك، واخلط الشدة بضعفك من اللين، ارفق ما كان الرفق أرفق واعتزم بالشدة حين لا يغني عنك إلا الشدة، واخفص للرعية جناحك (وأبسط لهم وجهك) وألن لهم جانبك وأس

۳۴ - باز در همان کتاب در وصیت آنحضرت به عبد الله بن عباس هنگامیکه

او را به خلافت بصره می فرستد آمده است.

در برخورد و جلسه و حکم خویش به همه مردم توجه کن. و از غضب بپرهیز،

زیرا غضب نشان شومی از شیطان است<sup>(۱)</sup>.

در شرح نهج البلاغه عبده در توضیح این روایت آمده است: «طیره [در متن

عربی روایت] به معنی فال شوم است. و با شعله ور شدن غضب در وجود انسان،

شیطان تفأل می زند که از این راه می تواند به اهداف پلید خویش توسط این

شخص برسد.

۳۵ - باز در همان کتاب آمده است:

اما بعد، همانا وظیفه والی این است که بخاطر فضلی که بدان دست یافته و مقام و

قدرتی که بدان رسیده رفتار او با رعیت تغییر نکند، و نعمتی که خداوند نصیب

او فرموده باید باعث نزدیکی او با بندگان خدا و مهربانی بیشتر با برادرانش

شود. آگاه باشید که وظیفه من در برابر شما این است که جز در مسائل مربوط

به جنگ چیزی را از شما پنهان نکنم و جز در احکام شرعی که خداوند معین

فرموده چیزی را بدون شما تصمیم گیری نکنم و حق شما را از وقت و زمان

خودش به تأخیر نیافکنم. و تا رسیدن به حق و انجام تکلیف از پای ننشینم و

اینکه همه شما در حق نزد من مساوی باشید، پس هنگامیکه من این وظایف را

انجام دادم همانا نعمت الهی بر شما نازل گردیده و اطاعت از من لازم است و

نباید از دعوت من شانه تهی کنید و از صلاح و اصلاح کوتاهی ورزید و باید

بینهم فی اللحظة والنظرة، والإشارة والتحية حتى لا يطمع العظماء في حيفك، لايبأس الضعفاء من

عدلك، والسلام. نهج البلاغه، فیض / ۹۷۶؛ لیح / ۴۲۰، نامه ۴۶.

(۱) سع الناس بوجهك ومجلسك وحكمك. وإياك والغضب، فإنه طيرة من الشيطان. نهج البلاغه،

فیض / ۱۰۸۰؛ لیح / ۴۶۵، نامه ۷۶.



برای دستیابی به حق در سختیها و مشکلات فرو روید<sup>(۱)</sup>.

نظیر این روایت در بحار نیز از کتاب صفین آمده است<sup>(۲)</sup>.

۳۶ - باز در همان کتاب در نامه آنحضرت به مالک اشتر آمده است:

و قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت و محبت کن، و همچون حیوان درنده ای نسبت به آنان مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری! زیرا آنها دو گروه بیش نیستند: یا برادران دینی تو اند و یا انسانهایی همچون تو، گاه از آنها لغزش و خطا سر می زند، ناراحتیهایی به آنان عارض می گردد، به دست

(۱) أما بعد، فإن حقاً علی الوالی أن لا یغیره علی رعیتہ فضل ناله، ولا طول خصم به وأن یزیده ما قسم الله له من نعمه دنواً من عباده وعطفاً علی إخوانه. الا وإن لکم عندي أن لا أحتجز دونکم سرّاً إلا فی حرب، ولا أطوی دونکم أمراً إلا فی حکم، ولا أؤخر لکم حقاً عن محلّه، ولا أقف به دون مقطعه، وإن تكونوا هندي فی الحق سواء، فإذا فعلت ذلك وجبت لله علیکم النعمة ولي علیکم الطاعة، وأن لا تنكصوا عن دعوة، ولا تفرطوا فی صلاح، وأن تخوضوا الغمرات إلى الحق. الحدیث. نهج البلاغه، فیض / ۹۸۲، لاج / ۴۲۴، نامه ۵۰. از این کلام امام (ع) استفاده می شود که حاکم اسلامی باید: ۱- مردم را دوست داشته باشد. ۲- جز در مسائل مربوط به اسرار جنگ که محرمانه است و ممکن است دشمن مطلع گردد و نیز احکام الهی معین جامعه را در جریان مسائل بگذارد و بدون مصلحت سنجی و نظرخواهی از آنان و یا نمایندگان واقعیشان تصمیم گیری نکند. ۳- خستگی ناپذیر باشد و تا رسیدن به حق و انجام وظیفه از پای ننشیند. ۴- همه مردم از نظر حقوق اجتماعی نزد او مساوی باشند، بین افراد و اقشار مختلف تبعیضی قائل نشود. و درست پس از انجام این تعهدات است که از مردم باید انتظار داشته باشد که نسبت به بیعت خود وفادار بمانند و برای حفظ حکومت و پایداری حق به آب و آتش زده و در گرداب مشکلات فرو روند. (مقرر)

(۲) ر، ک، بحارالانوار ۲۵۴/۷۲ (= چاپ ایران ۳۵۴/۷۵) کتاب العشره، باب احوال الملوك والامراء،

حدیث ۷۰، و کتاب وقعه صفین / ۱۰۷ در متن این نامه شریفه طول به معنی: نعمت و فضیلت فراوان

است و جمله: لا اطوی دونکم امرأ الا فی حکم یعنی مگر در احکامی که شرع تصریح فرموده من از

مشورت با شما فروگذار نمی کنم، زیرا در احکام خدا مشورت نافذ نیست.

آنها عمداً یا بطوری اشتباه خطاهائی سر می زند، در این مورد از عفو و گذشت خود آنقدر به آنان عطا کن، که دوست داری خداوند از عفویش به تو عنایت کند. زیرا تو مافوق آنها و پیشوایت مافوق تو و خداوند ما فوق کسی است که ترا به زمامداری برگزیده است.

خداوند امور آنان را به تو واگذار کرده و بوسیله تو آنان را آزمایش نموده است. هرگز خود را در مقام نبود با خدا قرار مده! چرا که تو تاب کیفر او را نداری، و از عفو و رحمت او بی نیاز نیستی. هرگز از عفو و بخششی که نموده ای پشیمان مباش. و هیچگاه از کیفری که نموده ای بخود مبال. و هرگز به عمل خشمگینانه ای که میتوانی از آن اجتناب کنی سرعت بخرج مده، مگو من امیرم، امر می کنم و باید اطاعت شود، که این موجب دخول فساد در قلب و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول در قدرت است<sup>(۱)</sup>.

(۱) وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللِّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعاً ضَارِباً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صَنَفَانِ: إِمَّا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرَ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلَلَ، تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تَحِبُّ أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَايَكَ، وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ وَابْتَلَاكَ بِهِمْ، لَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَا يَدِي لَكَ بِنِقْمَتِهِ وَلَا غَنَى بَكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ، وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوِكَ وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعَقُوبَةٍ وَلَا تَسْرَهَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنْدُوحَةً، وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرَ فَاطِعٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ. نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، فَيْضُ / ۹۹۲، لَح / ۴۲۷، نَامَهُ ۵۳. در این قسمت از عهدنامه جمله: يُوْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ؛ يُوْتِي فعل مجهول است و على ايديهيم نايب فاعل و مقصود اين است که گناهان و خطاها از دست اينان سر می زند. و جمله: لَا يَدِي لَكَ بِنِقْمَتِهِ؛ يُوْتِي فعل مجهول است و مقصود اين است که گناهان و خطاها از دست اينان سر می زند. و جمله: لَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ؛ يُوْتِي فعل مجهول است و مقصود اين است که گناهان و خطاها از دست اينان سر می زند. و جمله: لَا تَبْجَحَنَّ بِعَقُوبَةٍ؛ يُوْتِي فعل مجهول است و مقصود اين است که گناهان و خطاها از دست اينان سر می زند. و جمله: لَا تَسْرَهَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ؛ يُوْتِي فعل مجهول است و مقصود اين است که گناهان و خطاها از دست اينان سر می زند. و جمله: لَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرَ فَاطِعٍ؛ يُوْتِي فعل مجهول است و مقصود اين است که گناهان و خطاها از دست اينان سر می زند. و جمله: لَا تَبْجَحَنَّ بِعَقُوبَةٍ؛ يُوْتِي فعل مجهول است و مقصود اين است که گناهان و خطاها از دست اينان سر می زند. و جمله: لَا تَسْرَهَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ؛ يُوْتِي فعل مجهول است و مقصود اين است که گناهان و خطاها از دست اينان سر می زند. و جمله: لَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرَ فَاطِعٍ؛ يُوْتِي فعل مجهول است و مقصود اين است که گناهان و خطاها از دست اينان سر می زند.

۳۷ - باز در همان کتاب در نامه ای از آنحضرت (ع) به یکی از کارگزارانش آمده

است:

أما بعد، دهقانان محل فرمانداریت از خشونت، قساوت، تحقیر و سنگدلی تو شکایت آورده اند و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم چرا که مشرکند و نه سزاوار دوری و جفایند چرا که با آنان پیمان بسته ایم. پس لباسی از نرمش همراه با کمی شدت بر آنان بپوشان و با رفتای میان نرمش و شدت با آنان معامله کن، اعتدال را در میان آنان رعایت نما، نه زیاد آنان را به خود نزدیک کن و نه دور؛ انشاء الله<sup>(۱)</sup>.

۳۸ - باز در همان کتاب آمده است:

و از بدترین حالات زمامداران در پیشگاه صالحان این است که گمان برده شود آنها فریفته تفاخر گشته و کارشان شکل برتری جوئی به خود گرفته، من از این ناراحتم که حتی در ذهن شما جولان کند که مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن آن لذت می برم. من - بحمد الله - چنین نیستم و اگر (فرضاً) دوست هم می داشتم، بنخاطر خضوع در برابر ذات پر عظمت و کبریائی خدا - که از همه کس به ثناء و ستایش سزاوارتر است - آن را ترک گفتم. گاهی هست که مردم ستودن افراد را بنخاطر مجاهده ها و تلاشهایشان لازم می شمردند ولی مرا به سخنان جالب خود نستائید، چون من می خواهم خود را از مسئولیت حقوقی که برگردنم است خارج سازم - حقوقی که خداوند و شما برگردنم دارید و هنوز کاملاً از انجام آن فراغت نیافته ام و نیز برای واجباتی که به جای نیاورده و باید بجای

(۱) أما بعد، فإن دقافین أهل بلدك شكوا منك غلظة وقسوة، احتقاراً وجفوة. نظرت فلم أرهم أهلاً لأن يدنوا لشركهم، ولا أن يقصوا ويجفوا لعهدهم، فالبس لهم جلباباً من اللين تشوبه بطرف من الشدة، داوول لهم بين القسوة والرافة، وامزج لهم بين التقريب والإدناء، والإبعاد والإقصاء، إن شاء الله نهج البلاغه، فیض / ۸۶۹، لیح / ۳۷۶ نامه ۱۹.

بیاورم مرا نستائید، بنابر این آنگونه که با زمامداران ستمگر سخن می گوئید بامن سخن نگوئید و آنچه‌آنکه در پیشگاه حاکمان خشمگین خود را کنترل می کنید، در برابر من نباشید و بطور تصنعی و منافقانه با من رفتار ننمائید، و هرگز گمان مبرید که مطلب و سخن حقی که به من پیشنهاد می کنید برایم سنگین باشد و از آن ناراحت شوم و گمان نکنید که من در فکر بزرگ جلوه دادن خویشتم، زیرا کسی که شنیدن و یا عرضه داشتن حق و یا عدالت برایش مشکل باشد عمل به آن برایش مشکل تر است. بنابراین، از گفتن حق و یا مشورت عدالت آمیز خودداری مکنید، زیرا من شخصاً خویشتم را مافوق آنکه اشتباه کنم نمی دانم و از آن در کارهایم ایمن نیستم مگر اینکه خداوند - که مالکیت او بر من از من به من بیشتر است مرا حفظ کند. من و شما بندگان و مملوک خداوندی هستیم که جز او خدائی نیست، او آنچه‌آن در وجود ما تصرف دارد که ما قدرت تصرف در خویش را نداریم<sup>(۱)</sup>...».

(۱) وإن من أسخف حالات الولاية عند صالح الناس أن يظن بهم حب الفخر ويوضع أمرهم على الكبر، وقد كرهت أن يكون جال في ظنكم أنني أحب الإطراء واستماع الثناء، ولست - بحمد الله - كذلك، ولو كنت أحب أن يقال ذلك لتركته انحطاطاً لله - سبحانه - عن تناول ما هو أحق به من العظمة والكبرياء، وربما استحلى الناس الثناء بعد البلاء فلا تثنوا عليّ بجميل ثناء لإخراجي نفسي إلى الله وإليكم من التقية في حقوق لم أفرغ من أدائها وفرائض لا بد من إضاهاها، فلا تكلموني بما تكلم به الجبابرة، ولا تتحفظوا مني بما يتحفظ به عند أهل البادرة، ولا تخالطوني بالمصانعة، ولا تظنوا بي استثقلاً في حق قيل لي ولا التماس إعظام للنفس، فإنه من استثقل الحق أن يقال له أو العدل أن يعرض عليه كان العمل بهما أثقل عليه، فلا تكفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل، فإنني لست في نفسي بفوق أن أخطئ ولا آمن ذلك من فعلي إلا أن يكفي الله من نفسي ما هو أملك به مني فإنما أنا وأنتم عبید مملوكون لربّ لربّ غيره، يملك منا ما لا تملك من أنفسنا. الحديث. نهج البلاغه، فیض / ۶۸۶، لحد / ۳۳۴، خطبه ۲۱۶. هیچکس از خودش چیزی ندارد، تعریف از هر کس و هر چیزی به خداوند بر می گردد چون تعریف برای هر چه باشد، برای زیبایی،

## ۳۹ - باز در همان کتاب آمده است:

هنگام مسافرت آنحضرت بسوی شام دهقانان شهر انبار به استقبال آنحضرت آمده از مرکب پیاده شدند و به سرعت بسوی آنحضرت شناختند حضرت فرمود: این چه کاری بود که شما کردید؟ عرض کردند این آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می داریم. امام فرمود: به خدا سوگند با این عمل زمامداران شما بهره مند نمی شوند و شما با این کار در دنیا مشقت بر خود هموار می سازید. و در قیامت بدبخت خواهید بود. و چه زیانبار است مشقتی که پشت سر آن مجازات الهی باشد و چه پرسود است آرامشی که با آن امان از عذاب دوزخ باشد<sup>(۱)</sup>.

برای کمال، برای علم و... بنخاطر کمالات است و همه این کمالات را خداوند داده است، بشر از خودش چیزی ندارد.

ای دوست شکر خوشتر یا آنکه شکر سازد خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد شما هر کس و هر چیز را تعریف کنید بنخاطر زیباییها و کمالات است و کمالات همه از خداوند متعال است و شاید معنی الحمد لله هم همین باشد. الف، م، جلسه ۲۹۵ درس. همانگونه که استاد بزرگوار اشاره فرمودند، حضرت امیرالمؤمنین (ع) در این کلام گران سنگ علاوه بر اینکه تملق و چاپلوسی را محکوم می کنند، نکته بسیار آموزنده ای را می فرمایند و آن اینکه زمامداران خود را عقل کل و بالاتر از دیگران ندانند و اجازه اظهار نظر و انتقاد سازنده را به افراد صاحب نظر جامعه بدهند و حتی دانایان جامعه را موظف می کند که خود را سانسور نکنند و نظرات سازنده و اصلاحی خود را - ولو برای حاکمیت ناخوشایند باشد - مطرح کنند؛ هنگامیکه امیرالمؤمنین (ع) با آن مقام و عظمتی که دارد می فرماید: «من شخصاً خویشتن را مافوق اینکه اشتباه کنم نمی دانم» حساب دیگران روشن است. (مقرر)

(۱) ما هذا الذي صنعتموه؟ فقالوا: خلق منا نعظم به أمراءنا. فقال (ع): «والله ما ينفع بهذا أمراؤكم وإنكم لتشقون على أنفسكم في دنياكم، وتشقون به في آخرتكم، ما أخصر المشقة وراءها العقاب، وأريح الدعة معها الأمان من النار. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۰۴، لبح / ۴۷۵، حکمت ۳۷.

۴۰ - در فروع کافی به سند خود از مردی از ثقیف آمده است که گفت:  
 امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) مرا بر بانقیاء [بخشی از قادیسیه] و منطقه ای  
 از اطراف کوفه فرمانروائی داده آنحضرت رو بروی مردم به من فرمود: در  
 گردآوری مالیات دقت کن، برای وصول آن کوشش نما و حتی یک درهم را  
 فرونگذار، و هنگامیکه خواستی به منطقه مسؤلیت خود بروی نزد من بیا، گفت:  
 هنگام رفتن به خدمت آنحضرت (ع) رسیدم. فرمود: آنچه در پیش روی مردم از  
 من شنیدی فقط یک شگرد بود [برای اینکه مردم از تو حساب ببرند و مالیات  
 خویش را بپردازند] مواظب باش که هرگز برای یک درهم مالیات مسلمان یا  
 یهودی یا نصرانی ای را آزار و اذیت نکنی! مبادا گاوآهن کسی را برای وصول  
 یک درهم مالیات بفروشی! ما مأمور هستیم که از مازاد بر احتیاج آنان مالیات  
 بگیریم<sup>(۱)</sup>.

این روایت در بحار نیز آمده است.

۴۱ - در اصول کافی به سند خود از مسعدة بن صدقه، از امام صادق (ع) از

در این روایت، ترجمه‌اش یعنی از اسبهای خود پیاده شدند. اشتتوا: شتافتند. دعه: به معنی آرامش است.

(۱) استعملنی علی بن ابی طالب (ع) علی بانقیاء وسواد من سواد الکوفة، فقال لی والناس حضور: «انظر خراجک فجده فیه ولا تترك منه درهماً، فإذا أردت أن تتوجه إلى عملک فمرّ بی.» قال فأتیته فقال لی: «إن الذي سمعت مني خدعة، إياک أن تضرب مسلماً أو یهودياً أو نصرانیا فی درهم خراج أو تبیع دابة عمل فی درهم، فإنما أمرنا أن نأخذ منهم العفو. فروع کافی ۵۴۰/۳ (= چاپ قدیم ۱/۱۵۲)، کتاب زکات، باب ادب المصدق، حدیث ۸. و نیز بحار الانوار ۱۲۸/۴۱ تاریخ امیرالمؤمنین (ع) باب ۱۰۷، حدیث ۳۷. این هشدار است به مأمورین گردآوری مالیات که با گاری چی ها و مستضعف ترین اقشار جامعه بدون در نظر گرفتن وضعیت آنان برخورد نکنند. حضرت به صراحت می فرماید: ما مأمور هستیم که از مازاد بر احتیاج آنان مالیات بگیریم. (مقرر)